



کشور ما مصاب به انواع بیماری‌های اجتماعی و فکری است. یکی از این بیماری‌های مزمن و خطرناک همانا «بیماری تاریخی ستیزی» است، که از دیر زمانی بر پیکر کشور و تاریخ ما آسیب میرساند. چنانکه می‌دانیم، در کشور ما اقوام و ملیت‌های گوناگونی از گذشته‌های دور زیست دارند. آشکار است که هر یک از گروه‌های اتنیکی سهم و نقش معینی در ایجاد تاریخ، فرهنگ و هویت ملی و تاریخی این سرزمین داشته‌اند. با تأسف، در نزد عده‌ی چنین پندار ناهنجاری وجود دارد، که تاریخ این سرزمین، گویا فقط کارنامه‌های خوب یا خراب یک ملیت یا قوم بخصوص است و تمام! و درست از همینجاست، که هر یکی، آن دیگری را نفی یا به باد انتقاد می‌گیرد و محکومش می‌کند. به پیروی از چنین پندار و روشی، بیشتر به اصطلاح مؤرخان کشور ما دست به مثله، تحریف یا جعل تاریخ این سرزمین زده‌اند که خود حدیثی است دیگر و در اینجا مجال پرداخت به آن نیست.

«بیماری تاریخی ستیزی» به گونه‌های مختلفی چون خاندانی، مذهبی، محلی، قومی، فاشیستی و حتی شخصی بر کشور ما بیداد کرده است. بالآخر چنین بیماری بود که مجتمع زیبا و تاریخی مصلی هرات به بهانه واهی سنگ‌گیری دشمن با فرمان امیر عبدالرحمان توسط جنرال لِمسدن انگلیسی به توپ بسته و تخریب شد. تعمیر زیبا و مستحکم «دارالامان» چند بار طعمه حریق گردید و تلاش شد تا «دارالامان» را به «دارالفنون» و یا هم جلال آباد تاریخی را به «ترون شار» تغییر دهند، که نشد و امروز ویرانه‌های رقت‌انگیز دارالامان قلب‌ها را ریش و افکار را پریش می‌کند! همچنان، شخص فرهنگ ستیزی بنام محمد گل مهمند با شیوه‌های جاهلانۀ فاشیستی در شمال کشور بناها، آبدات، مزارات و کتیبه‌های آنها را منهدم و محو نمود تا نامی و اثری از بزرگان و تاریخ گذشته مان نماند. آن نابکار به این هم اکتفا ننموده، نام‌های قدیمی و تاریخی بسیاری از شهرک‌ها، محلات و روستاها را به نام‌های مسخره و بی‌مسمایی از گونه «وجه ونه» و غیره تغییر داد و حتی با قساوت وحشیانه‌ای مانع از برگزاری بسیاری از رسوم و عنعنات باستانی شد.

همچنان، قلعه‌های تاریخی سرپل، شبرغان، اندخوی، میمنه، آقچه و جاهای دیگر به فرمان این دشمن فرهنگ تخریب گردید. اینگونه، انهدام و حریق بازارهای سرپوشیده تاریخی تاشقرغان (خلم) و جاهای دیگر یا به اثر جنگ و یا هم به بهانه نوسازی، انفجار و محو پیکره عظیم و منحصر بفرد بودا که نقش تاریخ چند هزار ساله را بر چهره داشت، توسط گروه تاریک اندیش و متحجر طالبان بعنوان به اصطلاح «بت شکنی»، در حالیکه این پیکره عظیم زخم تیشه‌های جفای دوران امیر دوست محمدخان را نیز بر پیکر خود داشت! محو نقوش داخل مغاره‌های بامیان و سرقت و فروش بسیاری از پارچه‌های آنها. دیوار تاریخی بالای کوه‌های آسمایی و شیردروازه که میراث کابل‌شاهان است، از سال‌ها و قرن‌ها بدینسو شلاق باد و باران طبیعت، ضربات بیل و کلند عوام الناس و بی‌اعتنایی مقامات مسؤول را با شکیبایی متحمل است. قلعه سلطان سنجر در اولسوالی قیصار فاریاب بی‌رحمانه تخریب و مورد کاوش‌های خودسرانه قرار گرفته و هنوز هم ادامه دارد. مزار حضرت امام یحیی بن زید در ولایت سرپل، که به قول علامه حبیبی مربوط به عهد سلجوقیان است، خودسرانه دستکاری و ترمیم شده و امروزها هم دوام دارد. به فرمان بابرشاه، در سینه شمالی کوه شیر دروازه بر سنگ عظیم نام او به گونه «تخت‌گاه پادشاه عالم پناه» حک شد و در یک گوشه تختی از سنگ و حوضی ترتیب داد و نیز نواده او نورالدین جهانگیر برابر آن تختی دیگر تراشید و حوضی دیگر تعمیر کرد. اکنون این سنگ‌های تاریخی به گزارش مرحوم حبیبی و استاد خلیلی، در عقب تعمیر شفاخانه ابن سینا فرو افتاده و هیچ ارگانی در فکر آن به عنوان یک اثر پنج قرنه نیست! در دوران جنگ‌های سه دهه پسین آثار تاریخی این سرزمین به گونه بی‌سابقه و بی‌رحمانه‌ی مورد تاراج، قاچاق و تجارت قرار گرفت و نهایت، بلاها و تخریباتی که بر آثار تاریخی، به ویژه موزیم ملی کشور از اثر جنگ‌های خانمان سوز بین‌التنظیمی و بین‌الجهادی وارد آمد، خامه این عاجز از برشمردن آنها ناتوان است. باری این رویدادهای مشؤم را یکی از نشریه‌های سازمان فرهنگی یونسکو با این تیتیر درشت گزارش داده بود:

### «افغان‌ها دارند تاریخ خود را هم از بین می‌برند!»

آری، چنین است «بیماری تاریخ ستیزی» که چهره کریه و عملکرد زشت و قبیح خود را از راه‌ها و زاویه‌های مختلف در کشور ما نمایانده و به آن آسیب رسانده است و با تأسف، هنوز هم دارد آسیب می‌رساند! و اما، هدف از این پیش درآمد یا مقدمه‌چینی بیان یکی از نمونه‌های دیگر این «بیماری تاریخ ستیزی» در کابل است.

در مرکز کابل، در زاویه شمال- شرق چهارراهی‌ایکه زمانی بنام «شهرآرا»، بعداً «دان (دهان) باغ»! یاد می‌شد و فعلاً مثلی که بی‌نام است، بقایای مخروبه باغ زیبا و باشکوه تاریخی واقع است که در منابع تاریخی آن را باغ «شهرآرا» یاد کرده اند. و این منطقه در سده‌ها و سال‌های پسین نام خود را از این باغ گرفته بوده است.

به قرار گزارش‌های منابع تاریخی، به ویژه توزوک جهانگیر این باغ توسط شهربانو بیگم دختر میرزا ابوسعید که عمه ظهیرالدین محمد بابرشاه بانی سلسله بزرگ فرهنگ‌پرور «بابریان» یا «تیموریان هند» است، ساخته شده بود. بعداً سایر سلاطین تیموری هند در آن اضافه‌ها کرده اند. مرحوم استاد خلیلی در رساله خود بنام «آرامگاه بابر» به نقل از کتاب «پادشاه‌نامه» چنین نوشته است:

«حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی (بابر) انارالله برهانه در سرزمین بهشت آیین کابل هنگامی که این نزهت‌گاه را به انوار عدالت آن پادشاه رضوان بارگاه فروغ تازه بود. باغ شهرآرا و چارباغ و باغ خلوت‌خانه و اورته باغ و باغ صورت‌خانه و باغ مهتاب و باغ آهوخانه و سه باغ اطرافش را احداث نموده بودند... حضرت صاحبقران ثانی (جهانگیر- یارقین) که سال دوازدهم اورنگ نشینی به کابل تشریف فرمودند، به باغ آهوخانه که چنارهای بسا بلند دارد، نزول اجلال فرمودند و آنرا مرمت کردند... و باغ شهرآرا را خاصه گردانیده، باغ جهان آرا را به نواب ملکه دوران بیگم عنایت فرمودند. در این هردو باغ دلکشا، چنار، نظر فریب بیننده‌گان است، خاصه باغ شهرآرا که در آن چنار بسیار نشانیده حضرت فردوس مکانیست (بابر- یارقین) همه در نهایت زیبایی و تنومندی، درین هردو باغ هر کجا که قابل عمارت بود، نشیمن دلنشین طرح نموده، جمعی را که در فن عمارت آگهی داشتند به اهتمام آن برگماشتند. در باغ شهرآرا سه جا عمارت حکم شد: یکی در وسط باغ مربع نشین اطراف که مردم هند آن را چوکهندی گویند تمام از سنگ مرمر، میدان مشتمل بر شانزده ستون، چهار در میان و دوازده بر چهار طرف آن، که هرگاه در آن جا تشریف فرما شوند، از چهار سو چهار جو که در وسط چهار خیابان باغ جریان دارد، آبشارها و فواره‌ها در نظر خورشید اثر باشد. دوم در جنوب باغ، عمارتی رو به شمال بر دامن کوهی که از وسط باغ هشت ذراع ارتفاع دارد به نهجی که از جوی آبی که بر آن بلندی جاریست، آبشاری درون ایوان عمارت میریخته باشد و در ته آبشار حوضی از سنگ مرمر و در میدان دیوار پس آبشارها طاقچه‌های محرابی از سنگ مرمر تا روزانه در آن کوزه‌های زرین مملو به انواع ریاحین به طرح بچینند

و شب هنگام شمعدان‌های طلا با شموع کافوری بگذارند و در ته آن نیز حوضی که حاشیه آن سنگ مرمر باشد بسازند که از ایوان آبشار دیگر در آن بریزد و مقرر ساختند که از آنجا تا نشیمن میان باغ سه آبشار دیگر بر روی کار آید که همه گی پنج آبشار باشد و در خیابان‌ها و نهر دور نشیمن وسط باغ صد فواره تعبیه نمایند.» (خلیلی، استاد خلیل‌الله، آرامگاه بابر، چاپ سوم، کابل، 1385، صص 51-53)

مرحوم خلیلی در ادامه چنین می‌نویسد: «جهانگیر باغ شهرآرا را در کتاب خود بس ستوده و نوشته است، در شهر کابل بدان لطافت و خوبی باغی نیست، اقسام میوه‌ها و انگورها دارد و طراوت آن به درجه‌ایست که با کفش، پای بر صحن آن نهادن از طبع راست و سلیقه درست دور است. جهانگیر حکم داده بود که در میان دو چناری که در وسط این باغ واقع است، یکی را سایه بخش و دیگری را فرح بخش نام نهاده بود، سنگی سفید نصب کنند که طول آن یک ذراع و عرض آن سه ربع گز بوده باشد و نام خودش را با نام همایون در آن نصب کنند و در یک‌طرف آن فرمان عفو زکوات و اخراجات کابل را نقش نمایند. درخت زردآلوی میرزایی که میرزا حکیم خان نشانده بود و به میرزایی شهرت دارد نیز در همین باغ شهرآرا بود.» (همان، صص 54-55)

آری، چنین است توصیف زیبایی‌ها، شکوه و سرسبزی باغ «شهرآرا» که بی‌رحمی روزگار، بی‌اعتنایی و «بیماری تاریخ ستیزی» سلاله‌ها و افراد نه‌تنها همه آن اوصاف و شکوه را از میان برده، بل شمشیر بران خیابان‌ها بخش‌های غربی و جنوبی آن را از پیکرش نیز بی‌رحمانه بریده و قسمت کوچکی از آن باغ بزرگ به شکل ابتر باقی مانده است.

به یاد دارم که در سال 1362 در تجلیل از پنجصدومین سالزاد ظهیرالدین محمد بابرشاه در کابل که از سوی اکادمی علوم افغانستان دایر گردیده بود، عنوان و موضوع یکی از مقالات «باغ‌های بابر» بود و در آن در باره باغ «شهرآرا» نیز حرف‌های دلچسپی داشت.

باری در آن مجلس روانشاد اکادمیسن دکتور جاوید به من گفت که خودش گواه کشیده شدن خیابان از قسمتی از باغ «شهرآرا» و بعداً قطع بی‌رحمانه چنارهای کهنسال و بزرگ آن، که غالباً عمر چند قرنه داشت، بوده است.

قرار گرفته آن استاد مرحوم، هوشدار و تقاضاهای او مانع از قطع و امحای آن چنارهای تاریخی از سوی گماشته‌گان «بیماران تاریخ ستیز» نگردیده بود.

و اما میکروب «بیماری تاریخ ستیزی» کماکان پیکر کهنسال باغ «شهرآرا» را در معرض آسیب قرار داده، امروز از آن یک محوطه جا افتاده ابتری بیش باقی نگذاشته است. حتی این میکروب، نام و هویت تاریخی آن را نیز در امان نگذاشته، آن را به «باغ زنانه» تبدیل کرد و امروز به آن لوحه دیگری هم به نام خنده‌آور «بازار زنانه» افزود شده است!! شکی نیست که به مرور زمان لوحه «بازار زنانه» بر لوحه «باغ زنانه» چیره شود و روزی برسد که نام این باغ شوربخت، همان‌سان که از «شهرآرا» به «باغ زنانه» تغییر یافت، این بار به «مارکیت باغ زنانه» مبدل شود! آخر در این ملک «بیمار تاریخ ستیز» رخداد چنین پدیده‌های مشومی اکنون کاملاً به یک امر طبیعی و بدیهی تبدیل شده است!



معلوم نیست که مالک کنونی این باغ شوربخت (وزارت امور زنان)، صاحب این شهر (شهرداری کابل) و مسؤول آبدات و یادگارهای تاریخی کشور (وزارت اطلاعات، فرهنگ و توریسم) در برابر این همه بیدادگری‌های «بیماری تاریخی ستیزی» در برابر باغ «شهرآرا»، چرا اینقدر بی تفاوت و بی پروا مانده اند؟!



طوری‌که می‌دانیم، در کشورهای دیگر که مردم آن میهن و تاریخ خود را احترام می‌کنند و دوستش دارند و دولت که احساس مسؤولیت دارد، هر بنا، شی یا درختی که عمرش به بیش از 80-100 سال رسید، فوراً تحت پوشش حمایت و مواظبت دولت قرار گرفته، به عنوان یک میراث تاریخی و فرهنگی ثبت و راجستر می‌شود. در حالی که در کشور کمتر به چنین کاری مبادرت می‌شود.

ببینید، «بیماری تاریخی ستیزی» هم اکنون چهل زینۀ قندهار، بقایای مصلی، مقبره گوه‌رشاد آغا و علیشیر نوایی و غیره در هرات، مزار حضرت خواجه پارسا، قلعه و برج عیاران در بلخ، طلا تپه شبرغان و آثار گرانبهای آن، خشت پل

سرپل، مزارات امام خورد و بزرگ در شهر سرپل، بالاحصار، باغ بالا و دیوار کابلشاهان کوه آسمایی و شیر دروازه کابل، آثار تاریخی هده، قبر دانشمند بی‌بدیل ابوریحان البیرونی در غزنی و جاها و چیزهای دیگر را در نقاط مختلف کشور ما در معرض تهدید و نابودی دارد. بایسته است ادارات مسؤول، به ویژه وزارت اطلاعات، فرهنگ و توریسم در خصوص پیشگیری، وقایه و احیاناً تداوی «بیماری تاریخ ستیزی» غفلت نرزد، بل تدابیر و راهکارهای لازم عملی را اتخاذ و در منصفه اجرا درآورد. در غیر آن این بیت بر اعمال همه مصداق پیدا خواهد کرد:

«گوسپندی برد این گرگ مزور همه روز  
گوسپندان دیگر خیره در او می‌نگرند.»

نویسنده: محمد حلیم یارقین

Presented by:



BAYANI SOCIAL & CULTURAL FOUNDATION

[www.bayanifoundatuon.com](http://www.bayanifoundatuon.com)